

«عنقا و سلیمان» تلمیحی فراموش شده در ادب پارسی

مجتبی مجرد*

چکیده

یکی از حوزه‌های مهم نمود روابط بینامتنی در ادبیات فارسی، تأثیرپذیری از قصص گوناگونی است که پیرامون زندگی انبیای الهی در متون تفسیری اسلامی ذکر شده، و به شکل مضامین گوناگون ادبی در شعر شاعران نمود یافته است. بسیاری از تلمیحات داستانی و تفسیری به مرور زمان توسط شارحان - سستی و جدید- از دل متون ادبی استخراج و بررسی شده است، اما برخی از این تلمیحات همچنان مغفول باقی مانده است. این پژوهش می‌کوشد با واکاوی یکی از روایت‌گونه‌های تفسیری پر تکرار در شعر فارسی، به بررسی رابطه عنقا و سلیمان بپردازد و از این رهگذر یکی از تلمیحاتی را که شارحان شعر فارسی بدان توجهی نشان نداده‌اند تبیین و تحلیل نماید. علاوه بر تبیین روایت معروف عنقا و سلیمان بر اساس متون کهن فارسی و عربی، پاره‌ای از مضامین جانبی این روایت نیز که نمودهای گوناگونی در ادب فارسی داشته، مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: ادب فارسی، متون تفسیری، سلیمان، عنقا، سیمرغ، قاف.

۱. مقدمه

عنقا از آن دست واژگانی است که در فرهنگ ایرانی همواره مورد توجه بوده است. اینکه آیا این موجود، وجود خارجی داشته یا صرفاً زائیده تخیل آدمی بوده، بحثی است درازدامن که مانند مباحث دیگری از این گونه، نتیجه قطعی و روشنی نخواهد داشت. آنچه برای ما اهمیت دارد، کارکرد فرهنگی و ادبی «عنقا» در بستر تاریخی زبان و ادبیات فارسی است. عموم فرهنگ‌نویسان فارسی‌زبان، عنقا را همان سیمرغ دانسته‌اند و جالب‌تر آنکه

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بجنورد، بجنورد، mojarrad_mojtaba@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۸/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۱۴

سیمرغ نیز هویتی مشخص تر از عنقا ندارد و خلاصه آنکه در این تعریف، به تعبیر منطقیون، معرفّ أجلي از معرفّ نیست.

در باب ریشه‌شناسی (etymology) این واژه نیز سخنان گوناگونی گفته‌اند که بیش از آنکه مبنای علمی داشته باشد، بافته‌های خیال‌پردازانه است؛ چنان که مثلاً گفته‌اند: «و عنقا آن را بدین جهت گویند که طویل العُنُق بوده» و یا آنکه بدان «عنقای مُغرب» گفته‌اند زیرا طیور و اطفال و دختران را بلع می‌کند و فرو می‌برد و بعضی آن را «عنقای مَغرب» گویند از آن رو که به سبب هیأت، عجیب و غریب است و «بعضی مغرب به معنی مخفی و نابود نوشته‌اند» (تبریزی، ۱۳۴۲، ۳: ۱۳۸۴، نیز ر.ک دهخدا، ذیل عنقا). اما در باب این موجود «نابود»، چندان سخن گفته‌اند و از عجایب آن نوشته که بسیاری از موجودات «بوده» نیز چنان وصف مستوفایی نشده‌اند، چنان که مثلاً شمس الدین آملی (م ۷۵۳ ق.) از قول زمخشری آورده است:

حق تعالی در عهد موسی علیه السلام مرغی آفرید نام او عنقا؛ او را چهار پای بود از هر جانب دو، و روئی مانند روی آدمی و او را همچو او جفتی بیافرید و ایشان در حوالی بیت المقدس بودندی و صید ایشان از وحوش بودی. و با موسی علیه السلام انس داشتندی چون موسی علیه السلام به دار بقا پیوست ایشان از آن زمین نقل کردند و به زمین نجد فرود آمدند و پیوسته کودکان را می‌بردند و طعمه می‌ساختند. چون خالد بن سنان العبسی به تشریف نبوت سرفراز گشت، اهل حجاز و نجد از آن مرغ شکایت کردند. او دعا کرد. حقتعالی به دعای خالد بن سنان نسل ایشان را منقطع کرد و جز نام ایشان در جهان نماند و بعضی گویند به دعای حنظله ایشان را به بعضی از جزایر محیط انداخت و در آن جزایر فیل و کرگدن و ببر و جاموس و بیشتر حیوانات باشند لیکن او جز فیل را صید نکند و اگر فیل نیابد تنین یا ماهی بزرگ صید کند و دیگر حیوانات را به واسطه آنکه مطیع اویند متعرض نشود (آملی، ۱۳۸۱، ۳: ۳۲۳-۳۲۴؛ نیز ر.ک: حسینی، ۱۳۶۲: ۸۸۱).

عنقا - با اندکی تسامح سیمرغ- در ادبیات فارسی نقش‌های نمادین گوناگونی داشته است. گاه نماد گوشه‌گیری و عزلت‌جویی بوده و گاه با حلول در پوستین «همای»، تیپ شخصیتی خاصی از اجتماع انسان‌ها تداعی می‌کرده که «استخوان خورد و جانور نیازارد». با این همه، گاه نماد بلند نظری به شمار رفته و مدتی نیز در پی بی‌نشانی و گمنامی طی طریق کرده است و همتای فارسی آن-سیمرغ- در ادبیات عرفانی به چنان جایگاه رفیعی

رسیده که مقصد نهایی مرغان عطار نیشابوری شده است (برای نمونه‌های شعری این موارد ر.ک: دهخدا، ذیل عنقا و سیمرغ). غرض از این مقدمه آن است که مشخص شود، عنقا در گستره ادب فارسی نقش‌های نمادین گوناگونی بازی کرده و بعید نیست که پاره‌ای از نقش‌های آن نیز از نظر دور مانده باشد. این پژوهش می‌کوشد یکی از جنبه‌های مغفول‌مانده «عنقا» را که در تلازم با «سلیمان» مطرح شده است، واکاوی کند.

روش کار بدین صورت خواهد بود که نخست نمونه‌هایی از ابیات و اشعار فارسی که موتیف (motif) عنقا و سلیمان در آن‌ها به کار رفته است، بررسی و در نهایت با توجه به پیش‌زمینه‌های تفسیری و تاریخی، این موتیف رمزگشایی خواهد شد. مقالات گوناگونی با موضوعات «تجلی قاف در شعر فارسی»، «حکمت‌های داستان سلیمان» و «سیمرغ و قاف در ادبیات ایران» به رشته تحریر درآمده است، اما تا آنجا که نگارنده جستجو و مطالعه کرده است، تاکنون مقاله یا اثر مستقلی در باب رابطه عنقا/ سیمرغ و سلیمان نوشته نشده است و حتی شارحان متون کهن نیز - چنان که اشاره خواهیم کرد - به ارتباط تلمیحی عنقا و سلیمان اشارتی نکرده‌اند.

۲. پیشینه عنقا و سلیمان در ادب فارسی

گویا سنایی غزنوی (۴۷۳-۵۴۵ ق.) جزو نخستین کسانی است که به همنشینی «عنقا» و «سلیمان» التفات داشته است:

سلیمان‌وار دیوان را مطیع امر خود گردان
نشین بر تخت بلقیسی و چتر از پر عنقا کن
(سنایی، ۱۳۸۸: ۴۹۳)

شفیعی کدکنی در شرح این بیت، با اشاره به فرمان‌روایی سلیمان بر دیوان و پریان و نیز ماجرای عرش بلقیس در قرآن، عبارت «چتر از پر عنقا» را چنین توضیح داده‌اند:

اشاره است به داستان‌هایی که در باب سلیمان در کتب قصص انبیاء نقل شده است که وقتی به جایی می‌رفت مرغان بر سرش سایه می‌افکندند. عنقا که در افسانه‌ها پرنده‌ای است شبیه سیمرغ در ادبیات عرفانی رمزی است از حق... (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۳۸).

این قصیده در گزیده سید ضیاء الدین سجادی و جعفر شعار با عنوان «نغمه‌گر حدیقه عرفان» نیامده است. در دیگر گزیده‌ها یا شروح قصاید سنایی که نگارنده به آن‌ها مراجعه

کرده است نیز یا این قصیده ذکر نشده و یا تلازم «عنقا» و «سلیمان» مود توجه قرار نگرفته است.

یکی از کسانی که به دلیل احاطه بر علوم و باورهای زمانه خود، بسیاری از اصطلاحات و موتیف‌های رایج را در شعر خویش به کار برده، خاقانی شروانی (۵۲۰-۵۹۵ ق.) است. آشنایی خاقانی با باورهای تفسیری و تاریخی فرهنگ اسلامی چنان است که هنوز هم باید کلید فهم برخی از اشعار وی را در تلمیحات کمتر شناخته شده فرهنگ اسلامی-ایرانی جستجو کرد (برای نمونه ر.ک: مجرد، ۱۳۹۴: ۱۲۳-۱۳۳). در دیوان خاقانی چندین بار به رابطه عنقا و سلیمان اشاره شده و شاعر با قرار دادن این دو واژه در یک بیت، تداعی معنایی خاصی را در ذهن ترسیم کرده است:

کوس حاج است که دیو از فزعش گردد کر زو چو کرنای سلیمان دم عنقا شنوند
(خاقانی شروانی، ۱۳۸۸: ۱۰۱)

ضیاء الدین سجادی در شرح این بیت نوشته است: «دم عنقا: عنقا پرده‌ای است در موسیقی و نیز گویند در منقار عنقا سوراخ‌هایی است که از هر یک آواز جانوری بیرون آید» (همان: ۱۰۱۴). در تقریرات بدیع الزمان فروزانفر هم چیزی بیش از این نیامده است (استعلامی، ۱۳۸۷، ۱: ۳۷۹-۳۸۰). در دیگر شروح آثار خاقانی نیز یا این قصیده ذکر نشده و یا فقط نکاتی که ذکر کردیم با تحریرهای گوناگون بیان شده، اما سخنی از رابطه عنقا و سلیمان به میان نیامده است (برای نمونه ر.ک: برزگر خالقی، ۱۳۸۷، ۱: ۴۵۳؛ ماحوزی، ۱۳۷۷: ۱۸۷-۱۸۹؛ کزازی، ۱۳۸۹: ۲۴۸). ابیات دیگری هم که در ادامه از خاقانی نقل می‌شود چنین وضعی دارد و در شروح گوناگون از حیث رابطه «عنقا و سلیمان» مورد توجه نبوده است:

مرا آیینۀ وحدت نمایند صورت عنقا
مرا پروانۀ عزلت دهد ملک سلیمانی

چه جای عزلت و ملک است کآنجا ساخت همت خوان

که عنقا مورخوان گشت و سلیمان مرد همخوانی

(خاقانی شروانی، ۱۳۸۸: ۴۱۲)

در تقریرات فروزانفر، ذیل این ابیات چنین توضیح داده شده است: «این عزلت و درک هستی مطلق برای من مانند جلوه و حمایت سیمرغ است و در این عزلت و بی نیازی از خلق، خاقانی خود را سلیمان زمان می بیند» در بیت بعدی نیز همت، خاقانی را از مرتبه سلیمانی هم بالاتر می برد «چنان که سیمرغ و سلیمان هم ریزه خوار خوان همّت او می شوند» (استعلامی، ۱۳۸۷، ۲: ۱۲۹۸). خاقانی در مواضع دیگری نیز به رابطه عنقا و سلیمان اشاره کرده است:

چون ز من اهل خراسان همه عنقا بینند من سلیمان جهان بان به خراسان یابم
(خاقانی شروانی، ۱۳۸۸: ۲۹۸)،

عنقا به باغ بخت و سلیمان به تخت عزّ با جاه نو رسید و به امکان نو نشست
(همان: ۷۵۶)،

جوزا گریست خون که عطارد بیست نطق عنقا بریخت پر که سلیمان گذاشت تخت
(همان: ۸۳۴).

موتیف «عنقا و سلیمان» در دوره های بعد و توسط دیگر شاعران بزرگ زبان فارسی نیز به کار گرفته شده است. به گمان نگارنده، سعدی در این بیت نیم نگاهی به همین موتیف داشته است:

تا چه مرغم کیم حکایت پیش عنقا کرده اند تا چه مورم کیم سخن نزد سلیمان گفته اند
(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۹).

یا وقتی که حافظ در غزل معروف خود، سخن از عنقا به میان می آورد، بلافاصله از «مرغ سلیمان» نیز یاد می کند:

من به سرمنز عنقا نه به خود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
(حافظ، ۱۳۸۵، ۲: ۱۰۵۰).

بهاء الدین خرمشاهی، مرغ سلیمان را در این بیت، همان هدهد دانسته که نامه سلیمان را به بلقیس ملکه سبا رسانید؛ همچنین وی تصریح کرده است که «حافظ به مرغ سلیمان همین یک بار ولی به هدهد بارها اشاره کرده است» (خرمشاهی، ۱۳۸۰، ۲: ۹۳۰-۹۳۱)، خرمشاهی نیز در اینجا اشاره ای به رابطه احتمالی عنقا و سلیمان نکرده است.

موتیف «عنقا و سلیمان» حتی در شعر شعرای متأخرتر نیز نمود یافته است. محتشم کاشانی (۹۳۵-۹۹۶ ق.) در یکی از غزلیات خود گوید:

مژده را شد بال و پر پیدا که موران ضعیف قوت عنقا ز تشریف سلیمان یافتند
(محتشم کاشانی، ۱۳۸۰، ۱: ۷۴۶).

سیدی علی رییس (م ۹۷۰ ق.) معروف به کاتبی، از فرماندهان ناوگان عثمانی در دریای سرخ و خلیج فارس، که مدتی در ایران به سر برده است نیز در شعری ترکی به ماجرای عنقا و سلیمان اشاره کرده است:

دل قضا بیر لا قدر دین عقل ایلا قیلسه جدل

مین صاغینور مین قیلور عنقا سلیمان بیر لا بحث

(کاتبی، ۱۳۵۵: ۱۵۳).

ترجمه شعر چنین است:

اگر هم دل درباره قضا و قدر با عقل جدل کند، من گمان ندارم که عنقا با سلیمان بحث کند

آیا این همه اشارت در شعر شاعران و این همه تلازم میان «عنقا و سلیمان» صرفاً تصادفی است؟ یا آنکه شاعران فقط به وجه نمادین این عناصر نظر داشته‌اند؟ به نظر می‌رسد این ارتباط، مبتنی بر باورهای بوده که به تدریج از ذهن و ضمیر بسیاری از شارحان ادب فارسی زدوده شده است. در ادامه با بررسی چند متن کهن تاریخی و تفسیری، ارتباط موتیفی عنقا و سلیمان را نشان خواهیم داد. بدیهی است که مخاطب می‌تواند با پیش‌زمینه ذهنی این روایت تفسیری، از این اشعار خوانشی متفاوت و معنادارتر داشته باشد.

۳. عنقا و سلیمان در متون تفسیری و تاریخی

در متون تاریخی و تفسیری فارسی و عربی، روایت معروفی وجود دارد که اشاره به داستان و ارتباط عنقا یا سیمرخ با سلیمان نبی دارد و به گمان ما، حتی ماجرای عزلت‌گزینی و پنهان شدن عنقا از چشم خلق، بعدها بر اساس همین روایت در ادب فارسی شهرت یافته است. نکته جالب آن است که با وجود آنکه عزلت‌گزینی و گوشه‌گیری عنقا بسیار مورد توجه

شاعران بوده، اما نگارنده هنوز در جایی ندیده است که شارحان وجه تلمیحی آن را توضیح داده باشند، زیرا ماجرای عنقا و سلیمان اساساً مورد توجه شارحان نبوده و با گذشت زمان، به دست فراموشی سپرده شده است. گویا کهن‌ترین متن تفسیری فارسی که این داستان در آن آمده، تفسیر سوراآبادی (قرن پنجم) است. ما متن کامل این روایت را از همین تفسیر نقل می‌کنیم و سپس به بررسی و تحلیل منابع دیگر می‌پردازیم:

و در اخبار است که روزی مرغی نزد سلیمان آمد، دیر بود تا نیامده بود، سلیمان با وی عتاب کرد. گفت: یا رسول الله، با قضای خدای می‌برنایم. سلیمان او را معذور داشت. عنقا گفت: یا رسول الله حدیث‌قضا و قدر هیچ‌گونه در دل من می‌نشود، چه کنم؟ سلیمان گفت: عجیبی ترا بگویم تا عبرت‌گیری و به قضای خدا اقرار دهی؛ دوش ملک مغرب را پسری آمد و ملک مشرق را دختری و قضای خدای آن است که ایشان به حرام به هم رسند در غریب‌ترین جایی. عنقا گفت: یا نبی الله، آنجای را فرا من نمای تا من قضا را بگردانم. سلیمان گفت: دروغ‌گویی، خواهی که بدانی آنجای فلان شهر است به مشرق و فلان شهر به مغرب. عنقا به هوا بر شد؛ چندان که فرو نگریست همه زمین را چون یک شهر دید بر سر آب، فرو نگریست آن دختر را دید در میان دایگان. فرو آمد او را بر ربود و به کوهی برد در میان دریا، در جهان کوه از آن بلندتر نه، بر سر آن کوه درختی بود آن را هزار شاخ، هر شاخی چند بزرگ‌ترین درختی در زمین. عنقا بر آن درخت آشیانی نرم بساخت و آن دختر را آنجا فرود آورد و انواع اطعمه و فواکه و اشربه به وی می‌آورد و او را می‌پرورد تا برسد. و آن پسر آنجا که بود بالغ شد و حریص بود بر صید، آرزوش کرد صید دریا، ساز آن بساخت و در کشتی نشست با وزیری و ندیمی و حاجبی و غلامی و کنیزکی و طباحی و شراب‌داری و بازی و سگی و سگبانی و مطربی و از طعام و شراب هر چه ببايست.

چون در کشتی نشست باد درآمد کشتی را براند، پنجاه شبانروز می‌برد هر شبانروزی یک ساله راه تا بدان کوه رسید، آنجا فرو داشت. مطرب آواز طرب و ملاحی و معازف و مغانی برکشید خوش‌ترین آوازی. آن دختر سر از آن آشیان برکرد، سایه وی بر آن ملک‌زاده افتاد، برنگریست آن دختر را بدید بغایت جمال، دلش در وی آویخت گفت: تو که‌ای؟ گفت: من دختر عنق‌ام، مرا وی پرورده است نیکوترین پرورشی، هر بامداد به مجلس سلیمان رود آن‌گه باز آید با هر نعمتی که مرا باید. آن پسر بگریست از عشق دختر. دختر گفت: چرا می‌گریی؟ گفت: بر تومی‌گیریم، چون تو مردمی خالی مانده از همه لذات و راحت و سماع‌های خوش جدا مانده. دختر گفت: چون کنم تا مرا با تو انس بود؟ پسر گفت: من حیلتی بکنم تا به هم رسیم. اسی را میان تهی کرد و

به کافور و مشک خوش بوی کرد، گفت: من در میان آن شوم تو عنقا را گوی تا اسب را نزد تو آرد، خود نداند که من در میانم. چنان بکرد، به هم رسیدند، زن بار گرفت. باد سلیمان را آگاه کرد. سلیمان عنقا را بگفت. عنقا انکار کرد. سلیمان گفت: برو آن اسب را به من آر. بیاورد، غلام را و جاریه را هر دو در میان آن اسب بدیدند. **عنقا اقرار داد به قضای خدای و از شرم و تشویر آن ناپدید گشت از میان خلق.** (سورآبادی، ۱۳۸۰، ۳: ۱۷۶۲-۱۷۶۳).

این روایت در منابع کهن دیگر نیز با اختلافاتی اندک آمده است. یکی از کهن ترین منابع فارسی این داستان، ترجمه پارسی تاریخ طبری، معروف به تاریخنامه طبری (نیمه قرن چهارم) است. در دستنویسی از این کتاب (مورخ اول شوال ۷۰۲ قمری) که به شماره ۴۲۸۵ در کتابخانه فاتح ترکیه نگهداری می شود و با رمز «فا» در تصحیح محمد روشن مورد استفاده قرار گرفته است (برای اهمیت این نسخه ر.ک: بلعمی، ۱۳۷۸، ۱: ۵۱-۵۳). صورت مختصر و ناقص این داستان ذکر شده است و عنوان آن نیز «حدیث القدر ما جرى بین سلیمان و بین عنقا» است (همان، ۲: ۹۴۳-۹۴۴). یکی دیگر از منابع فارسی این روایت، کتاب *مجملة التواریخ و القصص* (قرن ششم) است. در این کتاب نیز مانند تاریخنامه طبری، به جای واژه عنقا، معادل فارسی آن یعنی سیمرخ آمده است (ناشناس، بی تا: ۲۱۰).

این داستان در منابع اسلامی که به زبان عربی نوشته شده نیز آمده است. به نظر می رسد یکی از کهن ترین منابع عربی نقل این روایت، کتاب *البدء و التاریخ مقدسی* است که در سال ۳۵۵ در بستان برای یکی از امیران سامانی نوشته شده است. البته مقدسی فقط به این داستان اشارتی کوتاه کرده است (مقدسی، بی تا، ۳: ۱۴۹). نویری (۶۷۷-۷۳۳ ق.) یکی از کسانی است که روایتی بسیار مفصل از این داستان با عنوان «ذکر خیر العنقاء فی القضاء و القدر» آورده است. جالب آن است که وی این روایت را از قول جعفر بن محمد الصادق (ع) نقل کرده است (نویری، ۱۴۲۳، ۱۴: ۸۶-۹۲). کافیحی (م ۸۷۹ ق.) نیز در باب سوم کتاب *المختصر فی علم التاریخ ذیل «ما یتعلق بشرح العنقاء»* این روایت را آورده است (کافیحی، ۱۴۱۰: ۱۱۲-۱۱۳). در کتاب های متأخرتر عربی نیز این داستان نقل شده است (برای نمونه ر.ک: بحرانی، ۱۹۹۸، ۲: ۲۷۶-۲۷۹).

روایت عنقا و سلیمان در منابع اسلامی دست کم چند شاخه اصلی دارد که به طور مشخص در ادبیات فارسی نمود یافته است. در ادامه به بررسی این شاخه ها می پردازیم:

۱. در این روایت، «عنقا» یا «سیمرغ» از پرندگان نزدیک و مقربان به حضرت سلیمان شمرده شده است، به گونه‌ای که گاه طرف مشورت سلیمان قرار می‌گرفته و حتی اعتراض او به قضا و قدر نیز دلالتی بر این نزدیکی است. از همین رو، در شعرهای سنایی، خاقانی و دیگر شاعران یادشده، این همراهی و تداعی معنایی وجود دارد. گویا این داستان چنان در ذهن و ضمیر این شاعران جای خوش کرده، که با ذکر هر کدام از موتیف‌های «عنقا» یا «سلیمان»، دیگری نیز در ذهن تداعی می‌شده است؛ وگرنه چه لزومی داشته که در میان این همه پرندۀ گوناگون، این بسامد بالا از همراهی عنقا و سلیمان در ابیات شعری وجود داشته باشد.

۲. این روایت در ذم قدریه یا قائلین به اختیار و به طور کلی مخالفان قضا و قدر وارد شده و بعید نیست که ساختن آن، تلاش اشاعره برای تبیین مواضع خود باشد. برخی از شاعران در هنگام استفاده از این موتیف، به گفتمان حاکم در داستان نیز توجه داشته‌اند، بی‌آنکه اشاره مستقیمی بدان بکنند. برای نمونه، در شعری که حافظ به داستان عنقا و سلیمان اشاره دارد، ابیاتی آمده که به طور مستقیم مربوط به مسأله تقدیر و قضا و قدر است:

من به سرمنزل عنقا نه به خود بردم راه

ترک این مرحله با مرغ سلیمان کردم...

نقش مستوری و مستی نه به دست من و توست

آنچه سلطان ازل گفت بکن، آن کردم

و حتی اشاره مستقیم به قرآن کریم در این شعر می‌تواند نشانگر تداعی معنای این داستان در متون تفسیری باشد:

صبح‌خیزی و سلامت‌طلبی چون حافظ هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

(حافظ، ۱۳۸۵، ۲: ۱۰۵۰).

کاتبی نیز - چنان که اشاره شد - وقتی در قرن دهم به داستان عنقا و سلیمان اشارت کرده، صراحتاً سخن از قضا و قدر به میان آورده است:

«اگر هم دل درباره قضا و قدر با عقل جدل کند، من گمان ندارم که عنقا با سلیمان

بحث کند». (کاتبی، ۱۳۵۵: ۱۵۳).

۳. در تمام روایات این داستان، عنقا یا سیمرغ، دخترک را به کوه بلندی می‌برد که در میان آب‌ها قرار دارد. این کوه با پاره‌ای از تعاریف کوه قاف که در ادبیات فارسی آمده، مشابهت دارد. چنان که ذیل تعریف‌های گوناگونی که از این کوه در لغت‌نامه دهخدا آمده می‌توان به این مشابهت‌ها رسید: «گویند پانصد فرسنگ بالا دارد و بیشتر آن در میان آب است... گویند عنقا بدان آشیان دارد...» (دهخدا، ذیل قاف). بعید نیست که یکی از ریشه‌های اصلی توجه به کوه قاف و ارتباط آن با عنقا یا سیمرغ نیز همین روایت داستانی باشد. آنچه این فرضیه را تقویت می‌کند، حجم زیاد اشعاری است که شاعران فارسی زبان و به ویژه شاعران صوفی مسلک سروده‌اند. از آنجا که این شاعران می‌کوشیدند از باورهای دینی و تفسیری، مضمون‌سازی ادبی کنند، بعید نیست که از این روایت نیز مضمون‌همنشینی عنقا و سیمرغ با کوه قاف را بر ساخته باشند، برای نمونه به چند بیت از غزلیات شمس مولانا توجه می‌دهیم:

صد هزاران مرغ دل پر کنده بین تو ز کوه قاف و از عنقا می‌پرس

(مولوی، ۱۳۸۸، ۱: ۶۳۶)،

باز از آن کوه قاف آمد عنقای عشق باز برآمد ز جان نعره و هیهای عشق

(همان، ۱: ۶۷۸)،

ای که هستی ما ره را میند ما به کوه قاف و عنقا می‌رویم

(همان، ۲: ۸۷۸)،

زار و معاف است کنون، غرق مصاف است کنون

بر گه قاف است کنون در پی عنقا دل من

(همان، ۲: ۹۳۸).

۴. عنقا در ادب فارسی همواره نماد گوشه‌گیری و عزلت بوده است اما دست‌کم نگارنده در جایی ندیده است که شارحان ادبی، اشاره‌ای به علت این ماجرا کرده باشند. به گمان ما، ریشه مضمون عزلت‌گزینی و گوشه‌گیری عنقا یا سیمرغ در ادبیات فارسی، دقیقاً به همین روایت عنقا و سلیمان بازمی‌گردد. چنان که صراحتاً در این روایت آمده، عنقا پس از عدم موفقیت در اثبات سخن خویش، از شرم و تشویر، از دربار سلیمان جدا شده و در گمنامی، کنج عزلت اختیار می‌کند و به قول سورآبادی «و از شرم و تشویر آن ناپدید گشت از میان

خلق». توجه به این مضمون حتی در شناخت دستنویس‌های معتبر برخی از دیوان‌های شعری نیز موثر است. به عنوان نمونه در دستنویس کهن دیوان خاقانی (شماره ۹۷۶ کتابخانه مجلس شورای ملی) که آن را از قرن ششم یا اندکی پس از آن دانسته‌اند و در تصحیح ضیاء الدین سجادی با رمز «مج» مشخص شده، این بیت (در بخش نسخه‌بدل‌ها) آمده است:

چو سیمرخ از آستان سلیمان سوی کوه قاف حیا می‌گریزم

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹۰۵)

مشخص است که شاعر در این بیت دقیقاً به داستان عنقا و سلیمان نظر داشته است و با توجه به احاطه شخصی مانند خاقانی بر گستره فرهنگ روایی و تفسیری ایرانی-اسلامی، می‌توان این ضبط را ضبطی اصیل شمرد. این ابیات صائب تبریزی نیز اشارتی بدین ماجرا دارد:

پرده شرم و حیا بال و پر عنقا شده است صبر از دل‌ها چو کوه قاف دامن چیده است

(صائب تبریزی، ۱۳۸۷: ۲: ۵۸۶)،

پرده شرم و حیا شهپر عنقا شده است پیر این عهد ز شوخی به جوان می‌ماند

(همان، ۴: ۱۶۸۵)

در چشم این سیاه‌دلان نور شرم نیست صائب مگر به دیده عنقا رود کسی

(همان: ۶: ۲۳۸۰)

علاوه بر کاربرد عنصر شرم و حیا در رابطه عنقا و سلیمان، گوشه‌گیری و عزلت نیز در اشعار شاعران فارسی‌زبان نمود فراوان یافته که در ذیل به چند نمونه اشاره می‌شود:

با هرکس منشین و مبر از همگان نیز بر راه خرد رو نه مگس باش نه عنقا

(ناصرخسرو قبادیانی، ۱۳۸۷: ۴)؛

گر به خدمت کم رسم معذور دار کز پی عنقا نشان خواهم گزید

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۷۱)؛

مرا که عزلت عنقا گرفتمی همه عمر چنان اسیر گرفتی که باز تیهو را

(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۹۸)

ببر ز خلق و ز عنقا قیاس کار بگیر که صیت گوشه‌نشینان ز قاف تا قاف است
(حافظ، ۱۳۸۵، ۱: ۱۹۳).

۴. نتیجه‌گیری

بسیاری از روایات تفسیری اسلامی به مرور زمان در مضمون‌سازی‌های ادبی مورد استفاده شاعران و نویسندگان قرار گرفته است. این روایات و داستان‌ها، تلمیحات شاعرانه و سنت‌های ادبی گوناگونی در ادبیات فارسی پدید آورده است. با وجود این تأثیرات تفسیری، برخی از تلمیحات و اشارات شاعرانه به تدریج از نظر شارحان آثار ادبی دور مانده و به دست فراموشی سپرده شده است. یکی از این داستان‌ها، روایت عنقا و سلیمان نبی است که در متون تفسیری، تاریخی و ادبی اسلامی و ایرانی وارد شده و بر اساس آن، مضامین ویژه‌ای در ادب فارسی نقش بسته است.

مضامین ویژه روایت عنقا و سلیمان عبارت‌اند از: ۱- همراهی عنقا با سلیمان به عنوان یکی از نزدیکان و مشاوران وی و همین مضمون باعث ایجاد موتیف «عنقا/ سیمرغ» و «سلیمان» شده است؛ ۲- ارتباط عنقا و کوه قاف که در این روایت داستانی بدان اشارتی شده است؛ ۳- ارتباط این عناصر موتیفی با مسأله تقدیر و قضا و قدر؛ ۴- اشاره به عزلت و دوری گزیدن عنقا از دربار سلیمان و دیدار مردم به سبب شرم و تشویر. بهاین مضامین در بسیاری از اشعار فارسی اشاره شده است بی آنکه سابقه تلمیحی آن از جانب شارحان تبیین گردد.

کتاب‌نامه

- آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود (۱۳۸۱ ش.). نفائس الفنون فی عرائس العیون. تحقیق ابوالحسن شعرانی. تهران: انتشارات اسلامیة.
- استعلامی، محمد (۱۳۸۷ ش.). تقد و شرح قصاید خاقانی بر اساس تقریرات استاد بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: زوار.
- بحرانی، شیخ یوسف (۱۹۹۸ م.). الکشکول. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- برزگر خالقی، محمدرضا (۱۳۸۷ ش.). شرح دیوان خاقانی. تهران: زوار.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۷۸). تاریخ‌نامه طبری. به کوشش محمد روشن. تهران: سروش.

- تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۴۲ ش.). *برهان قاطع*. به اهتمام دکتر محمد معین. تهران: کتابفروشی ابن سینا.
- حسینی، مجدالدین محمد (۱۳۶۲ ش.). *زینت المجالس*. تهران: کتابخانه سنایی.
- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار (۱۳۸۸ ش.). *دیوان خاقانی شروانی*. به کوشش دکتر سید ضیاء الدین سجادی. تهران: زوار.
- خرمشاهی، بهاء الدین (۱۳۸۰ ش.). *حافظنامه*. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۵ ش.). *غزلهای سعدی*. تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی. تهران: سخن.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۸ ش.). *دیوان سنایی غزنوی*. به سعی و اهتمام مدرس رضوی. تهران: سنایی.
- سورآبادی، ابوبکر بن عتیق (۱۳۸۰ ش.). *تفسیر سورآبادی*. به تصحیح علی اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: فرهنگ نشر نو.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶ ش.). *تازیانه‌های سلوک: نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی*. تهران: آگه.
- صائب تبریزی، محمدعلی (۱۳۸۷ ش.). *دیوان صائب تبریزی*. به کوشش محمد قهرمان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کاتبی، سیدی علی (۱۳۵۵ ش.). *مرآت الممالک*. ترجمه محمود تفضلی و علی گنج‌لی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- کافیجی، محیی الدین (۱۴۱۰ ق.). *المنخصر فی علم التاریخ*. تحقیق د. محمد کمال الدین عزالدین. بیروت: عالم الکتب.
- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۸۹ ش.). *گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی*. تهران: نشر مرکز.
- ماحوزی، مهدی (۱۳۷۷ ش.). *آتش اندر چنگ: گزیده‌ای از دیوان خاقانی شروانی*. تهران: سخن.
- مجرد، مجتبی (۱۳۹۴ ش.). «با قطار خوک در بیت المقدس پی مننه: تأملی بر بیتی از خاقانی شروانی». *جستارهای ادبی*. زمستان ۱۳۹۴. شماره ۱۹۱: ۱۲۳-۱۳۳.
- محتشم کاشانی، کمال الدین (۱۳۸۰ ش.). *هفت دیوان محتشم کاشانی*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر عبدالحسین نوایی و مهدی صدری. تهران: میراث مکتوب.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (بی‌تا). *البدء و التاریخ*. بورسعيد: مكتبة الثقافة الدينية.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۸ ش.). *غزلیات شمس تبریز*. مقدمه، گزینش و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- ناشناس (بی‌تا). *مجمل التواریخ و القصص*. به کوشش ملک الشعراء بهار. تهران: کلاله خاور.

۷۶ «عنقا و سلیمان»؛ تلمیحی فراموش شده در ادب پارسی

ناصر خسرو قبادیانی (۱۳۸۷). دیوان اشعار ناصر خسرو. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
نویری، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب (۱۴۲۳ ق.). *نهاية الأرب فی فنون الأدب*. قاهرة: دارالکتب و الوثائق القومية.

